

بچه های ساختمان دولتی

با یاد از گلعلی آتیک* و حسین لامعی**

کاوه بنایی

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com
شنبه ۲ شهریور ۱۳۹۲ - ۲۴ اوت ۲۰۱۳

از همه‌ها داوودی‌ها دریافتم که مرا کشته‌اند!
همسایه‌های کوچک! (با آنان چنین گفتم)
گور من کجا خواهد بود؟
در دنباله‌ی دامن من، چنین گفت خورشید!
در گلوگاه من، چنین گفت ماه!
" فدریکو گارسیا لورکا "



سلام گلی، سلام حسین؛ نوشتن از شما، بدون یاد آوری دوران دشواری که، پدران و عموهایتان، در آن سالهای سیاه طی کردند، محال است. عمق کینه‌ی جنایت کاران در قدرت، در انتقام از اندیشه‌های انسانی‌تان، از سیاه‌ترین روزهایی که در شهر به شهر، سیطره خود را با دستگیری، بازداشت، قتل، تجاوز و تبعید کارگران و زحمتکشان انجامید، حکایت می‌کند. جنایت کارانی که، شما و دیگر مبارزان را در دهه ۶۰ در به شهر به قتل رساندند، دست‌های آشکار و نهان‌شان از دهه ۲۰ در این شهر، در دست‌های حکومت‌گران بود. در گذر زمان، فقط چهره‌ها تغییر کردند. آنان امروز همچنان در قدرت جای دارند. گفتن از حیات شما، بازگویی رنجی است که در این شهر، پدران و عموهای شما بر خویش هموار کردند گرچه امروز، به تعداد انگشتان دست در قید حیات‌اند، اما همان چند "دست" باقی‌مانده از مشت‌های گران، شاهدان و میراث، روزهای درد و خون و رنج هستند. در تابستان ۶۷، جنایت کاران در قدرت، انتقام خود را با اعدام شما، از تاریخ روشن مقاومت پدران و عموهایتان در این شهر گرفتند.

صدای مقاومت آنها هنوز از زندان شهربانی، خیابان هنر، ساختمان دولتی، زندان عباس آباد، کارخانه چیت سازی با بیش از ۷ دهه فعالیت اینک تعطیل شده است، شنیده می شود باید از آقا جان لامعی ها گفت، از بشیر ها، علی دستگیر ها، حسن نورچشمی ها، صدیقه رضوان ها، علی نژادها و.....! این صداها، زندگی ماست. ما فراموش نخواهیم کرد.

.... با بازگشائی کارخانه های "پنبه پاک کنی ۱۳۱۶ و کارخانه چیت سازی ۱۳۱۷ و نوغان و ابریشم ۱۳۱۸" و ساختمان کوی کارگران (ساختمان دولتی) در شهر بهشهر، چهره شهر تغییر کرد و با آمدن کارگران مهاجر از آذربایجان شوروی که سالیان قبل جهت کار کوچ کرده بودند، حیات کارگران، رنگی دیگر به خود گرفت. کار در شرایط بسیار دشوار، به خدمت گیری کودکان ۱۰ ساله دختر و پسر که هنوز قدشان به ماشین های بافندگی نمی رسید و زیر پایشان جعبه می گذاشتند. مضافا، سیاست های ضد کارگری مدیریت کارخانه همسو با حکومت و جو پلیسی حاکم، مشخص نبودن ساعات کار که، گاه از ۱۲ ساعت هم افزون می شد. کارگران در هم جوشی با هم به تجربیات اولیه با حضور کارگران و استاد کاران آذربایجانی، که سنت مبارزه را با خود از باکو و.... آورده بودند، آشنا می شدند.

اولین حرکت اعتراضی در سال ۱۳۲۰ هویت صنفی - سیاسی کارگران را عیان کرد. آنها خواهان بر خورداری از قانون کار، ایجاد تشکل های صنفی، حق اعتصاب، گردهمایی و راهپیمائی شدند. در سال ۱۳۲۱ اعتصاب و تظاهرات و راهپیمائی مسالمت آمیز، به سمت فرمانداری که، به کشته شدن ۳ کارگر [بئی محمد، سیف اله احد، زمان....] منجر گردید. آن روز، آنها در جلوصف راهپیمائی که، با شلیک اولیه پلیس ها فریاد زدند: گلوله ها مشقی است نترسید، دمی بعد در خون خود غلطیدند. متعاقب آن، اخراج مدیر کارخانه و در ادامه پذیرش ۸ ساعت کار روزانه جزو پیروزی های مبارزات کارگران چیت سازی بهشهر، ثبت گردید. سال ۱۳۲۰ مصادف با اشغال ایران از طرف نیروهای متفقین بود که، ارتش سرخ در بهشهر، مستقر گردید. با آمدن و استقرار ارتش سرخ، وضعیت سیاسی شهر با تلاطم های خاص خود، تغییرات ویژه ای کرد و تا حدودی از جو و فشاری که ناشی از سیطره حکومتی ها بود کاسته شد.

در تهران، این تاریخ، حزب توده ایران، رسماً فعالیت خود را شروع نمود. در شهر بهشهر سال ۱۳۲۱، حزب توده ایران تشکیلات خود را علنی و عضوگیری که عمدتاً از میان کارگران بود آغاز کرد. از بدو فعالیت با مخالفت و کینه تیزی "اتحادیه دهقانان، پیشه وران و اصناف شهر" واقع شد. کارگران با ایجاد تشکل های صنفی و اتحادیه خود، آشنا به حقوق خود گشته و در این راه مبارزه می کردند.

رشد آگاهی و هم پیوندی کارگران باهم، همچنین وجود نیروهای سندیکالیست در بین شان، به تشکل یابی نسبی دست یافته بودند و در اعتراضات خود، نیروی بالقوه ای محسوب می شدند. تاحدی که پلیس سیاسی و نیروهای مرتجع طرفدار سرمایه داری و ملاکین را متوجه اهداف خود نمودند.

آن فضائی که پس از شکست فاشیسم حاصل گشته بود، نیروی زحمتکشان را بهم نزدیک و آنها را، به قدرت نیروی درون شان، آشنا می کرد. در کنار کارگران، دهقانان هم نسبت به بهره مالکانه، حق برخورداری از مرتع، تقسیم زمین های بزرگ ملاکین، اعتراضاتی را سازمان می دادند. در منطقه بهشهر، "حامد اسدی گلوگاهی" رئیس ایل عمرانلو، در ستیز با ملاکین بزرگ خصوصاً علی اکبر خان کلبادی، شورشی مسلحانه ای را سازمان داد. "حامد" در بازگشائی "انبار غله" شاهی (قائم شهر) در درگیری چالوس که به محاصره ژاندارم ها در آمده بود و با آن نبوغ نظامی که داشت، توانست از محاصره با یارانش بگریزد، سرتاسر ناحیه ملک اربابی علی اکبر خان کلبادی، نام و آوازه اش پیچیده بود. حزب توده ایران، "تشکیلات بهشهر" نسبت به این خیزش بی تفاوت نبوده و در کنار "حامد" و یار دیرینش "باقر سیاه"، صادق عقیان و باقر مراندزاد را داشت. این دو و همچنین بسیاری دیگر از حامیان حرکت "حامد" بودند. ضمن اینکه اتحادیه کارگری به سهم خود در تشکل یابی اتحادیه دهقانی تلاش می کرد، بعزت

اینکه، کارگران کارخانه‌ها، بخشی از دهقانان روستاها بودند.

در این فاصله، سال ۱۳۲۴ که بارهپیمائی ۱۵۰۰ نفره که از طرف دهقانان روستائی و حامیان کارگیشان انجام گرفت، تابلو "اتحادیه دهقانی" در محل مورد نظر نصب گردید و با سخنرانی نماینده کارگران، دهقانان و حامیان شان همراه بود. آنها، خواستار ایجاد دبستان، بیمارستان در مناطق روستائی شدند. با خیزش مبارزات رو به رشد کارگران و دهقانان و وحشت رژیم، دست به حملات تلافی جویانه ای زد. شمار زیادی را دستگیر، اخراج از کار و زندانی کرد، ۲۲۰۰ نفر را به خدمت اجباری سربازی فرستاد. قتل "حامد" در فروردین ۱۳۲۵ با یورش ژاندارم‌های شاهنشاهی به گلوگاه، بدست سروان قاسملو*** صورت گرفت، در این رابطه، قیام دهقانان نه تنها فروکش نکرد، بلکه ادامه یافت. سال ۱۳۲۵ سال سرکوب در شهر بهشهر بود.

نبرد بین اتحادیه کارگری و عوامل رژیم در محیط کار و پلیس سیاسی در شهر، همچنان دور خود را داشت. سال ۱۳۲۹ در ادامه ناآرامی‌ها و اوج مبارزات متشکل زحمتکشان، در بهشهر حکومت نظامی برقرار شد. اجتماع بیش از ۳ نفر و از ساعت ۱۱ شب تا ۵ صبح و تردد ممنوع اعلام گردید.

یکی از دشوارترین سالها در دهه ۲۰ و ۳۰ در شهر بهشهر، سرکوب سال ۱۳۲۹ بود. که به دستگیری، زندانی کردن کارگران و اخراج آنها از کار منجر گردید.***با وجود تضعیقات بی شمار، کارگران دست از مبارزه نکشیدند و در کنار اتحادیه کارگری به اعتراضات خود ادامه دادند. اعلامیه "شورای متحده مرکزی" که وابسته به فدراسیون سندیکای جهانی بود نسبت به تشکیل کنگره کارگری از جانب "وزارت کار" در این سال نوشت: «کنگره ای که وزارت کار برای کارگران تشکیل دهد نامی جز کنگره خیانت به کارگران و زحمتکشان ندارد». در این دوره از وقایع بسیار مهم، نوشتن نامه کارگران سندیکالیست زندانی، به دکتر محمد مصدق از زندان بهشهر و تهدید اینکه اگر، به خواسته شان توجه نشود، دست به اعتصاب غذا خواهند زد.

نیروهای مرتجع و حامیان دربار، دست به ایجاد تشکل شبه سیاسی و کارگری، بنا به توصیه پلیس سیاسی شهر زدند. "اتحادیه مجاهدین ملی" که اعضای آن باصطلاح از کارگران شاه دوست با خدمات شایسته ای که انجام داده بودند و کاملاً با شهربانی، تشریک مساعی داشتند و به نظر شهربانی هیچ گونه انحرافی در وجودشان مشاهده نشده بود، در مقابل اتحادیه کارگری و تشکیلات حزب توده در شهر اعلام موجودیت کرد. این تشکل، بعدها در بحبوحه شکست نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انتقام وحشیانه ای از کارگران و اعضای حزب توده در بهشهر گرفت. با سرکوب و ایجاد جوّ ارباب و وحشت در شهر، که به دستگیری خیل بیشمار و تبعید صدها تن انجامید. اواخر سال ۱۳۳۴ فعالیت تشکیلات حزب توده در بهشهر متوقف گردید. از این لحظه، مقامات در زندانها، شکل خاص خود را یافت.

این تاریخ مقارن شد با تولد شما، چه در محیط کار، چه در ملاقات‌ها که به زندانها برده می‌شدید، با هر صدای سوت کارخانه چیت‌سازی، روزی به روزهای رشد شما افزوده می‌شد و با کوتاه شدن، زمان محکومیت پدران و عموهایتان، قدمی کشیدید و در "ساختمان دولتی" که زندگی مشترک با دردهای مشترک تجربه می‌شد، در کنار دردها، رنج‌ها و شادی‌ها، بین هم، به تقسیم روزهای خوب و بد، در کنار خانواده‌ها، اربابه زندگی را، به جلو هل می‌دادید.

رژیم کودتا، فارغ‌بال از سرکوب ددمنشانه، با اعدام و زندانی کردن انقلابیون، و انحلال تمامی تشکل‌ها، گام به گام روی نیازها و خواسته‌های اربابان انگلیسی و آمریکائی خود برنامه‌هایشان را پیش می‌برد. در بهشهر، سرسپردگی محمد رضا شاه به آمریکائی‌ها و دست‌یاری دادن به طرح مارشال ترومن، کاخ صفی‌آباد که، در زمان پهلوی اول مرمت شده بود و در سفرهای مختلف شاهانه، به عنوان اقامت‌گاه، استفاده می‌گردید، جهت کنترل مرزهای جنوبی اتحاد شوروی سابق، به پایگاه جاسوسی مبدل شد و حضور مستشاران نظامی و تیم‌های

مختلف ضد جاسوسی، عملاً شهر به نقطه ای کاملاً امنیتی مبدل کرد.

بهشهر، زیر چکمه نظامیان نیروی هوایی آمریکا و عوامل با نام و بی نام شان در آمده بود. زندگی آهنگ خود را داشت. مقاومت های پراکنده در سطح کشور در قالب تشکل های کارگری خود را نشان می داد. اما انچنان مطرح و بچشم نمی آمد.

نیروهای مذهبی که تشکل های خود را بالنسبه در جهت سرکوب نیروهای حزب توده در شهر و تشکل های کارگری - دهقانی حفظ کرده بودند، با نام نیمه رسمی " انجمن حجتیه " جلسات خود را در شهر و روستاها ادامه می دادند. در بعضی از مساجد، کتابخانه هائی هم دائر کرده بودند و نشریات چاپ حوزه علمیه قم را، به دست علاقمندان خود می رساندند.

تا اینکه جنبش چپ به شکل و سیاق دیگری در بهمن ماه سال ۴۹ خود را معرفی کرد. از همان آغاز حرکت چریک های فدائی در جنگل های سیاهکل، در بهشهر، گروندگان و نیروهای حامی، مرکزشان، "قهوه خانه حبیب زاده" جنب باغشاه که قریب به اتفاق شان معلم مناطق کوهستانی هزارجریب و روستاها بودند، چهره نمود. پاتوق دیگر شان "عکاسی لامعی" در خیابان پهلوی بود. یک حسّ امید، در بین جوانان، دانشجویان که در شهرهای بزرگ، با رویدادهائی که اخبارشان را از روی اعلامیه چریک ها بدست می آوردند، شهر های کوچک را زنده نگاه می داشت. دهه ۵۰ در شهر بهشهر با ترتیب سخنرانی و دعوت از نویسندگان و شاعران که، به همت زنده یاد، علی اکبر عرفانی انجام می گرفت، با حضور دکتر غلامحسین ساعدی، دکتر محسن هشترودی و فریدون مشیری، همچنین آمدن دبیرانی آگاه از سایر نقاط میهن، همچون جعفری و قویمی که در آن سالها چون شمع های افروخته ای محافل را روشنی می بخشیدند. در جبهه دیگر نیروهای مذهبی، با دعوت از شیخ مرتضی مطهری، حجت الاسلام هاشمی نژاد و.... فضائی را از رقابت های نه چندان سیاسی اشغال می کردند.

دستگیر شده های دهه ۵۰ در بهشهر، همان کسانی بودند که در انقلاب ۵۷ نقش خود را بخوبی ایفا نمودند. در ابتدای خیزش مردم، نیروهای امنیتی ساواک، دست به دستگیری گسترده ای زدند، و به سراغ همانهایی رفتند که در دو دهه قبل، مقابل کودتا گران، مقاومت کرده بودند و سابقه زندان داشتند. برای چندمین بار آقا جان لامعی و پسرانش را با دیگر نیروهای معترض چپ بازداشت کردند. دیری نپائید که رژیم، شیرازه اش دریده شد و مردم در خیابان های شهرهای ایران، فاتحه سلطنت را خواندند و سقوط رژیم کودتائی پهلوی را جشن گرفتند.

این شیرینی فتح در ادامه با خود روزهای تلخی را بیار آورد. کشمکش در چگونگی ادامه مسیر خود را نشان داد. دشمنی چهره زشت خود را با دست هائی که قدرت را بدست گرفته بودند آشکار کرد. همه ی ما در این دور گردون، به درجاتی از دوری و نزدیکی با قدرت سرکوبگر، در اندک زمانی، بلعیده شدیم و از زندان هایشان سر در آوردیم. بسیاری در همان ابتدای روزهای سرکوب، به دار و تیر بسته شدند. خشنونت انچنان چهره مهیبی از خود نشان داد که، در میان خانواده هم امنیت را از تو می ربوندند. چه خانواده هائی که، با اعتماد به جلادان، با دست خود فرزندان شان را تسلیم کردند، و جنازه شان را تحویل گرفتند. یک دهه، خونریزی، کشتار، در زندان ها، عاقبت آنچه را که خواستند و توانستند انجام دادند.

کشتار تابستان ۶۷ پس از پایان تراژدی جنگ ایران و عراق، زمانی که، جامعه در تهوع بی مانندی، شکست را تجربه می کرد. در نظر گرفته شد. ۸ سال مردم، نسبت به سرنوشت جنگ، کوچکترین تردیدی از حمایت خود، بروز نداده بودند. عاقبت فرماندهان جنگ، که هر مدال خود را از آرد کردن استخوانهای جوانان، در سنگرها دریافت کرده بودند، به اتفاق "امام" خویش، صلح را پذیرفتند، به جنگ آگاه ترین فرزندان که، سالیان سال در زندانها بسر می بردند و قریب به اتفاق، محکومیت شان پایان پذیرفته بود، گسیل گشتند. در اندک زمان، در ۲۰۰ شهر خاوران ها بر پا کردند.

انها در بهشهر از قبل، کینه خود را نسبت به کمونیست ها، با قتل و اعدام، فدائی خلق هادی کابلی (اشرف

دهقانی.. درگیری خیابانی) , یعقوب یزدانی - علی اکبر حیدریان - محمود فضلی(سازمان فدائیان - اکثریت.. تیرباران, ۱۷ تیر سال ۶۰) , فریدون رئیسی(دستگیر شده در رستمکلاهد بهشهر از حزب رنجبران تیرباران, ۱۷ تیر سال ۶۰) نشان داده بودند. بچه های مجاهد که جای خود داشتند. دادگاه های انقلاب اسلامی با هدایت احمد توکلی و حاکم شرع حجت الاسلام ایمانی و دادستان خوشخو , داس به دست , در دهه ۶۰ به درو کردن جوانان شهر مشغول شدند و آنچه را فکر می کردن مانع تحقق اسلام شان می شود رابی پروا اجراء می کردند.

قتل عام زندانیان سیاسی در سرتاسر کشور , یک برنامه سازماندهی شده و از قبل طراحی شده بود. امروز ۲۵ سال از روزی که شما , بوسه بر خاک زدید می گذرد. چه رنج هائی در طول این ۲۵ سال بر خانواده های شما بر همسران تان, بر فرزندان تان , هموار نگردید. پدران و مادران, در حسرت آغوش گرفتن خاک در برگرفته تان , در خاموشی جانگداز سال های سپری شده , خاموش شدند. امروز آنان نیز یکی بعد از دیگری , بی پاسخ از آن همه پرسش ها , به شما , پیوستند. رژیم بی رحمی اش را فقط در انتقام از مخالفین اش نشان نداد. آنان در ادامه کشتار شما , شرایطی را بر گرده مردم هموار کردند که , امروز پس از ۲۵ سال , نان , روح سرگردان سفرهی مردم گشته است. آنها پس از کشتار زندانیان سیاسی , فارغ از هر گونه موانعی , با دست زدن به یک رشته اصلاحاتی که از نیروی غالب سرمایه در جهان بیرون از مرزهای میهن , می پذیرفتند , به کشتار اجتماعی روی آوردند. ۲۵ سال بیرون از نهاد های قدرت , هیچ نیروئی نتوانست سر بر آورد و نسبت به فاجعه ای که هر روز ابعادش وسیع تر می شود, اعتراض کند. آنها هر سال , بخاطر اینکه از یاد مردم نرود, با مخالفین چه معامله ای انجام میدهند , خاوران ها را شخم می زنند, استخوانهای شما را جابجا می کنند و دردی روی دردها , افزوده , به دستگیری و اعدام مجددا می پردازند. حکومت از وجود خاورانها, پس از ۲۵ سال , هنوز در صدد خاموش کردن هر صدائی اقدام می کند , در این بین گروهی که معلوم هست سر شان به چه نقاطی وصل است , با شعار " می بخشیم , فراموش نمی کنیم", به غبار آلود کردن فضا , و خاک پاشیدن بر چهره خانواده قربانیان و بازماندگان اقدام , می نمایند.

بعد از شما , ما چون روح سرگردان , همچنان , در جستجو یاران از دست رفته , به کاوش میان انسانها, مشغول شدیم. همچنان , مانند سالهای سپری شده , از هر گوشه ی میهن , نام های تان , باز گفته می شود و یادتان , سینه به سینه , چون زخمی تازه و باز , بر زبانها جاری ست. برای اینکه فراموش نشود , این زخم جگر سوز, ما نمی بخشیم.

کاوه بنائی — رم

ماخذ و منابعی که استفاده شد.

۱- نشریه چیستا , آذرماه ۱۳۸۹ شماره ۲۷۷

۲- تاریخ نوین ایران . اثر نویسنده روس.. ایوانف/ مترجمین.. زنده یاد هوشنگ تیزابی - حسن قائم پناه

۳- اشرف البلاد . اثر.. علی بابا عسگری

۴- اشرف البلاد, بهشهر در آئینه تاریخ . اثر.. محمد رضا زمانی در مزاری پژوهش گر

*گلعلی آتیک فرزند نجفعلی آتیک(عسلی) . از اعضای حزب توده ایران, مجروح جنگی(افسر وظیفه) چشم راست خود را در جبهه جنگ از دست داد. سال ۶۲ دستگیر زمان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ محکومیت اش پایان یافته بود, اعدام شد.

**حسین لامعی فرزند علی گدا لامعی(آقاجان) از اعضای حزب توده ایران , مسئول تشکیلات بهشهر, در زمان فعالیت مخفی, سال ۶۵ دستگیری و در کشتار زندانیان سیاسی تابستان ۶۷ اعدام شد.

***سروان قاسملو یکی از افسران کادر ژاندارمری بهشهر در سال ۱۳۲۵ در لشکرکشی و محاصره گلوگاه نقش عمده ای داشت. قتل "حامد" هم بدست او انجام گرفت. در شبیخون آن شب , خواهر "حامد" مانع حرکت شده و گلوله دست او را سوراخ می کند. سروان قاسملو, آنطور که بعد ها نقل شد, به حزب می پیوندد و زندانی هم می شود. ایشان استاد زبان انگلیسی , در زمان دانشجویی ام در تهران بودند. سال ۱۳۵۳

++++
برچیده تبرستان از اخبارروز 24-8-2013

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=54818>